



### این مردم کتابخوان

چند ماه به همین منوال می‌گذرد. استقبال خوب است. می‌فهمیم پس مردم کتاب می‌خوانند. بعضی‌ها بی‌بهبانه و بعضی‌ها هم با اندکی بهانه جویی. بستگی دارد که تو چطور کتاب را ارائه دهی. بستگی به هنر تو دارد که چگونه مردم را به کتابخوانی دعوت کنی. به هر حال دیدیم که شدنی است.

یکی می‌گفت خیلی وقت بود که دلم می‌خواست کتاب بخوانم و همت نمی‌کردم. یکی می‌گفت مدتی بود به خاطر فضای مجازی از کتابخوانی فاصله گرفته بودم. دیگری می‌گفت توان خرید کتاب خوب برای همه اعضای خانواده به طور مستمر نداشتم و... اما حالا کتاب در دسترس و سهل الوصول است. صرف اینکه یک کار نو است، خوشایند می‌شود و افراد را ترغیب می‌کند امتحانش کنند. همین روزهاست که ایده قدیمی کافه کتاب در ذهنم جان دوباره می‌گیرد. نمی‌دانم با یک فرزند کوچک می‌توانم از عهده کار برآیم یا نه. ولی ززمه‌هایش را با همسرم آغاز می‌کنم. بدش نمی‌آید. ایده بکری است در این شهر. بویژه که فضاهای مختص به بانوان محدود به چند باشگاه ورزشی می‌شود و پارک، کافه و جاهای تفریحی برایشان وجود ندارد. البته اینجا جمعیت کم است و همین که بگویی «ویژه بانوان» درجا نصف همین جمعیت کم را هم از دایره مشتریانانت حذف کرده‌ای. اما از طرفی همین هم می‌تواند مزیت رقابتی تو باشد. بستگی دارد چگونه نگاهش کنی.

### وقتی مردان به زنی باور دارند

برای انجام یک کار، فقط سرمایه مالی نیاز نداری. گاهی سرمایه اجتماعی یا سرمایه معنوی خیلی راهگشاترند.

و تمجید و انرژی مثبت از طرف مخاطبانم. کتاب‌ها را با دستمال الکی حسابی ضدعفونی می‌کنم. جلد و برگه‌ها را سشوار می‌گیرم، سلفون می‌پیچم دورشان و می‌گذارم در کیسه و می‌دهم تا همسرم ببرد. خدایا چه حرف‌ها می‌زدند درباره این ویروس و راه‌های عدم تکثیرش. هر کتابی برمی‌گردد تا یک هفته قرنطینه‌اش می‌کنم و به نفر بعد تحویل نمی‌دهم. ایده‌مان جواب می‌دهد. بعضی روزها تا ۲۰ آدرس در دفتر ثبت می‌کنم. دیگر همسرم به تنهایی نمی‌تواند از پس حجم کار برآید. دست یاری بلند می‌کنم به سوی مخاطبانم. یک نفر داوطلب می‌شود. راننده آژانس است. از ایده ما خوشش آمده. چند باری برای خودش یا بچه‌هایش از زمان کتاب امانت گرفته. کتاب‌ها را می‌برد در دفتر آژانس می‌گذارد تا همکارانش هم بخوانند. حالا خودش هم در جریان کتاب‌رسانی به منازل همراهمان می‌شود، بدون گرفتن هیچ هزینه‌ای.

”

کتاب‌ها را با دستمال الکی حسابی ضدعفونی می‌کنم. جلد و برگه‌ها را سشوار می‌گیرم، سلفون می‌پیچم دورشان و می‌گذارم در کیسه و می‌دهم تا همسرم ببرد. خدایا چه حرف‌ها می‌زدند درباره این ویروس و راه‌های عدم تکثیرش. هر کتابی برمی‌گردد تا یک هفته قرنطینه‌اش می‌کنم و به نفر بعد تحویل نمی‌دهم